گزارش «جوان» از شخصیت‌شناسی صدام و وضعیت عراق در دوران جنگ از زبان چهره‌های برجسته حزب بعث عراق

شکست صدام شکست رؤیاها و غرورش بود

احمد محمدتبریزی

جنگ‌ها گاه رازهای سر به مهر زیادی در دل‌شان پنهان می‌کنند. حرف‌هایی مگو که بعد از سال‌ها و با پایان یافتن جنگ برملا می‌شود. اسرار پشت پرده یکی پس از دیگری هویدا می‌شود تا عموم مردم در جایگاه داور به قضاوت بنشینند. جنگ هشت ساله ایران و عراق رازها و اخبار سری کم نداشت که پس از سال‌ها با از بین رفتن حکومت بعث عراق و اعدام صدام، این اسرار به گوش مردم کوچه و خیابان رسید. افسران و سرهنگ‌های جداشده از ارتش هر کدام شروع به افشای آنچه در ارتش بعث می‌گذشته، کردند تا نسل‌های بعدی با نگاه جزئی‌نگر سیر اتفاقات را نظاره کنند. برای ما که جنگ را همواره از منظر خودمان مرور کرده‌ایم، خواندن نقطه‌نظرات و حرف‌های طرف مقابل جذابیت‌های زیادی به همراه دارد. اینکه طرف عراقی حین جنگ به چه می‌اندیشیده و با چه اندیشه‌ای به همسایه‌اش حمله کرده کلید حل بسیاری از قفل‌های تاریخی خواهد بود. «جوان» در ادامه با بررسی خاطرات، صحبت‌ها و اعترافات مقامات بلندپایه بعثی که در برهه‌های مختلف تاریخی از این حکومت بریدند و شروع به بازگو کردن حقایق کردند، گرد و غبار را از بسیاری حقایق تاریخی می‌زداید و نیات دشمن از شروع و ادامه جنگ را موشکافانه‌تر بررسی می‌کند.

شکستن سرهای ایرانی‌ها

داستان قطع امید کردن چهره‌های صاحب نفوذ از صدام و حکومتش مثل یک دومینو حالتی زنجیروار دارد. بسیاری از این افراد به واسطه نزدیکی به صدام خیلی زود متوجه روی دیگر او شدند. آنها که عاقل‌تر بودند زودتر پی بردند صدام نه یک منجی، بلکه دیوانه‌ای با توهمات جنون‌آمیز است. او را مردی دیدند که حتی از کشتن مردم کشور خود هیچ ابایی ندارد و اگر پایش بیفتد جان فرماندهان حکومتش را هم خواهد گرفت.

صلاح عمر العلی یکی از نزدیک‌ترین چهره‌ها به صدام قبل و بعد از کودتا بود. او پله‌های ترقی حزبی را خیلی زود پیمود و به یکی از مهم‌ترین مسئولان سازمان مخفی حزب بعث در بغداد تبدیل شد. عمرالعلی در سال‌هایی که در حکومت حضور داشت مسئولیت‌های مهمی را بر عهده داشت. او در شورای رهبری حزب بعث عراق صاحب مقام بود و به تناوب مسئولیت چندین وزارتخانه را به عهده داشت که از جمله آنها می‌توان به وزارت رسانه‌ها اشاره کرد. همچنین عمرالعلی در سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰ شمسی به عنوان سفیر عراق در کشورهای اسکاندیناوی و سپس اسپانیا منصوب و بعد از آن به عنوان نماینده دائم عراق در سازمان ملل متحد تعیین شد. او تا می ۱۹۸۲ در همین سمت بود و در این تاریخ در اعتراض به جنگ ایران و عراق استعفا کرد و تبدیل به یکی از مخالفان رژیم صدام شد.

عمرالعلی در پاسخ به سؤالی درباره اینکه چرا صدام جنگ را انتخاب کرد، می‌گوید: «معتقدم دو عامل در این تصمیم صدام نقش ایفا کرد. یک عامل مربوط می‌شود به شخص صدام که همیشه دنبال رهبری فراتر از عراق بود و به گمان قریب به یقین او تصور می‌کرد پیروزی بر کشور بزرگی مانند ایران و وادار کردن آن به باز پس دادن حقوق عراق، او را به رهبری در قواره جمال عبدالناصر تبدیل خواهد کرد که حرف اول را در منطقه بزند. عامل دیگر اینکه صدام به این نتیجه رسیده بود یا احساس کرده بود که این اقدامش همراه خواهد بود با حداقل موافقت غرب به دلیل هراس‌هایی که ایران بعد از شاه برای غرب ایجاد کرده بود. صدام مرد ساده‌لوحی نبود و حتماً دریافته بود که اگر غرب با اقدام او موافق نباشد، پس چرا او را تشویق می‌کند؟ چون جنگ علیه ایران نیازمند سلاح و پشتیبانی دارد و ایران کشور بزرگی در منطقه است.

مرد پر نفوذ حکومت وقت عراق بر نفرت بعثی‌ها از ایرانی‌ها و امام خمینی (ره) صحه می‌گذارد. عمرالعلی قبل از شروع رسمی جنگ سعی در قانع کردن صدام برای صلح و آشتی و تنش‌زدایی با همسایه‌اش کرد ولی صدام وقعی به حرف‌هایش نمی‌داد و بیان می‌کرد: «ای صلاح به هوش باش، این فرصت به دست نمی‌آید مگر در هر صدسال، یک بار و ما سرهای ایرانیان را خواهیم شکست و هر یک وجب خاکی را که اشغال کرده‌اند باز پس خواهیم گرفت و شط‌العرب را باز پس می‌گیریم. صحبت از راه‌حل مسالمت‌آمیز و انسانی و حل کردن اختلافات با ایران را نمی‌خواهم. دیگر مطلقاً از زبان تو تکرار نشود. خود را در سازمان ملل آماده کن. گوش کن آنچه را به تو می‌گویم. سرهای ایرانی‌ها را خواهم شکست. خرمشهر و شط‌العرب را باز خواهم گرداند.

به گفته عمرالعلی، صدام تصور می‌کرد در برابرش یک فرصت تاریخی برای ادب کردن ایران که در شرایط درگیری‌های داخلی و انهدام ارتش بود، وجود دارد. صدام می‌خواست پیش از آنکه حکومت جدید ایران قدرت بگیرد با آن تسویه حساب تاریخی کند. همچنان که ثابت شد جنگ با ایران در نظر صدام فرصتی بود برای معرفی عراق نیرومند به عنوان بازیگر تعیین‌کننده در منطقه و معرفی صدام به عنوان نیرومندترین بازیگر منطقه.

او همچنین بیان می‌کند: «با خودم فکر کردم، قدرت و حکومت چقدر مردم را عوض می‌کند. صدام دیگر آن جوان آرام که همیشه ساکت بود و به سخنان دیگران گوش می‌داد و برخوردهای پسندیده‌ای داشت، نبود. او زندگی‌اش را وقف حزب کرده بود. او تنها تصمیم‌گیرنده عراق بود و غرور ترسناکی داشت و معتقد به شیوه مرگبار توسل به زور در برخورد با مسائل داخلی و خارجی بود.»

وزیر رسانه حکومت بعث عراق از غرور صدام در روزهای جنگ به واسطه صحبت با رهبران جهان می‌گوید: «غرور صدام به حدی بود که او را کاملاً کور کرده بود. به من گفت اعتماد به نفس ما بسیار عالی است. پیروزی با ماست، نتیجه جنگ را خواهیم گرفت، ایرانی‌ها نابود خواهند شد.»

عقده تاریخی صدام

نزار عبدالکریم الخزرجی، فرمانده سپاه یکم و سپاه هفتم ارتش عراق و فرمانده ستاد مشترک ارتش عراق در زمان هشت سال جنگ با ایران بود. الخزرجی همزمان با پایان جنگ تحمیلی علیه ایران، به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش عراق منصوب شد. سال ۱۹۹۰ (مدت کوتاهی پس از حمله عراق به کویت) از این سمت برکنار و به عنوان مشاور نظامی رئیس‌جمهور و عضو دفتر نظامی حزب بعث تعیین شد، اما در اصل بیشتر در خانه‌اش و در وضعیتی شبیه «اقامت اجباری و تحت‌نظر» قرار داشت. نزار الخزرجی سرانجام در مارس ۱۹۹۶ (اسفند ۱۳۷۴) موفق شد از عراق بگریزد و از نظام اعلام جدایی کند.

> به گفته عمرالعلی، صدام تصور می‌کرد در برابرش یک فرصت تاریخی برای ادب کردن ایران که در شرایط درگیری‌های داخلی و انهدام ارتش بود، وجود دارد. صدام می‌خواست پیش از آنکه حکومت جدید ایران قدرت بگیرد با آن تسویه حساب تاریخی کند. همچنان که ثابت شد جنگ با ایران در نظر صدام فرصتی بود برای معرفی عراق نیرومند به عنوان بازیگر تعیین‌کننده در منطقه

این ارتشی سابق حکومت وقت عراق، درباره عقده تاریخی صدام می‌گوید: «شب و روزش با این عقده همراه بود. شاید معتقد بود که از زمان صلاح‌الدین ایوبی تا آن زمان، بزرگ‌ترین رهبر [ی] است که ظاهر] شده. صدام این عقده را داشت که قهرمان امت [عرب] شود. این دغدغه را داشت که جاودانه شود. یک جای استثنایی در آن به خود اختصاص دهد؛ حتی اگر شده از طریق بد وارد تاریخ شود. کسانی که صدام را می‌شناسند می‌دانند که او رهبران عادی را قبول نداشت. آنها را کسانی می‌دانست که در زندگی کشورها و ملت‌هایشان به صورت گذری می‌آیند و می‌روند. با حالت تمسخر می‌گفت آن رئیس‌جمهور امریکا که با ۵۱ درصد آرا انتخاب می‌شود، چه تصمیم سرنوشت‌سازی می‌تواند اتخاذ کند؛ او یک رئیس‌جمهور ضعیف است. تصمیمات حیاتی و سرنوشت‌ساز را مردانی قوی می‌توانند اتخاذ کنند که در رأس حکومت‌های قوی باشند و قدرت اجرای آن تصمیمات را داشته باشند.»

الخزرجی انتظارات صدام در پایان جنگ از کشورهای عربی را چنین بیان می‌کند: «در طول هشت سال همه پیشرفت‌ها متوقف شد و حتی بخش‌های زیادی به عقب بازگشت؛ قرض‌های سنگین و طرح‌های نیمه‌کاره و نرخ بیکاری بالا رفت. صدام شدیداً از اعراب و دیگر کشورهای جهان احساس سرخوردگی می‌کرد و این سرخوردگی تبدیل به تلخکامی شد. او نه‌تنها انتظار داشت که این کشورها طلب‌هایشان را ببخشند، بلکه انتظار داشت به عراق کمک هم کنند. عراق در طول جنگ ۳۵۰ میلیارد دلار هزینه کرد که کشورهای عرب ۴۰ میلیارد آن را دادند. صدام حساب می‌کرد که عراق این بار را به نیابت از دیگران هم به دوش می‌کشد و معتقد بود عراق، سد مقابل ایران در راه تحقق آرزویش مبنی بر صدور انقلاب است و در صورت فرو ریختن این سد، نظام‌های منطقه سرنگون خواهند شد. معتقد بود عراق نقطه توازن و منبع و مایه امنیت اعراب است.»

سرهنگ صبارالعلامی نیز در کتاب «اشغال و مدال» وضعیت عراق پس از جنگ را چنین توصیف می‌کند: «در روزهای پایان جنگ، فساد و جشن‌ها، جو جامعه را فرا گرفته بود. با وجود توقف جنگ، آثار نظامی‌گری در مؤسسات دولتی به حال خود باقی ماند. شعارهای تمجید از صدام و لعن و نفرین بر دشمنان همچنان روی دیوارها باقی بود. عکس‌های ویژه صدام خیابان‌ها را پر کرده بود و همه این تصاویر با لباس نظامی بود.»

شکست رؤیاها و غرور صدام

وفیق السامرایی، در طول جنگ تحمیلی در دستگاه اطلاعات نظامی ارتش صدام، به درجه سرلشکری و ریاست بخش ایران در استخبارات عراق رسید، اما در روزهای پایانی سال ۱۹۹۴ از عراق فرار کرد. او وضعیت عراق در اولین روز جنگ را اینگونه بازگو می‌کند: «فرمانده کل قوا، صدام حسین در حالی که یک چفیه قرمز رنگ به سر داشت و نوار فشنگ به دور کمر خود بسته بود، بی‌آنکه درجات نظامی‌اش را نصب کرده باشد وارد اتاق عملیات شد. عدنان خیرالله وزیر دفاع به او چنین گفت: «سرور من! جوان‌ها ۲۰ دقیقه قبل پرواز کردند.» صدام به او پاسخ داد: «نیم ساعت بعد کمر ایران را خواهند شکست.» فرماندهی کل نیروهای مسلح بیانیه مفصلی با عنوان «پاسخ فراگیر» صادر کرد... با فرا رسیدن شب معلوم شد نتیجه حمله هوایی ما کاملاً ناامیدکننده است. همه زیانی که به ایران وارد شده بود، انهدام یک هواپیمای مسافربری و جنگنده بود. در حالی که ما یک فروند هواپیمای بمب‌افکن ساخت شوروی از نوع توپولف ۱۶ از دست دادیم. با فرا رسیدن دومین روز، اندکی پیش از آنکه نیروی زمینی ما عملیات گسترده زمینی خود را آغاز نماید، نیروی هوایی ایران عملیات پی در پی خود را برای بمباران اهدافی در بغداد و بسیاری از پایگاه هوایی دیگر آغاز نمود.»

السامرایی با ابراز تأسف از هدر رفتن ثروت ملی عراقی‌ها بیان می‌کند: «در پایان جنگ پیروزی اقتصادی برای ایران بود. بدهی‌های ایران محدود بود اما عراق دست و پایش به وسیله ۱۰۰ میلیارد بدهی بسته شد... صدام در شرایطی به جنگ پایان داد که بدهی‌های سنگینی بر عراق تحمیل شده بود. طرح‌های توسعه اقتصادی به صورت دردناکی متوقف یا فلج گردید. او نتوانست به هیچ یک از اهداف اولیه جنگ جامه عمل بپوشاند. به جای ایستادگی در برابر بادهای جدیدی که از ایران می‌وزید، آتش فرقه‌گرایی را برانگیخت و سبب شد تا به جای متزلزل شدن رژیم ایران، ایرانی‌ها گرداگرد روحانیون متحد شوند. نیروهای ما در طولانی‌ترین جنگ مدرن با ایران جنگیدند و سرزمین «رافدین» را حفظ کردند، اما مسئول عدم تحقق اهداف غیر واقعی جنگ نیستند. شکست بزرگی که حاصل شد، شکست صدام، رؤیاها و غرور او بود.»

خاطره

روایت یک عکس از زبان عکاسش

محمدرضا تک فرزند خانواده بود

صغری خیل فرهنگ

اباصلت بیات از عکاسان دوران دفاع مقدس خاطرات زیادی از لحظه‌لحظه حضورش در جبهه دارد. خاطراتی که با تورق عکس‌هایش به عمق زیبایی و معنویت و حضور رزمندگان هشت سال دفاع مقدس پی می‌بریم. این نوشتار روایت اباصلت بیات است از تصویری ماندگار که در مقطعی از جنگ تحمیلی به ثبت رسانده است.

محلی که عکس رزمنده نوجوان را انداختم، منطقه عملیاتی والفجر ۲ حاج عمران بود. نیروها در حال آماده شدن بودند تا عملیات بزرگی را به انجام برسانند. وقتی نگاهم به سمت نوجوان خوش سیما برگشت، توجهم را به خودش جلب کرد. پشه‌ها سر و صورتش را نیش زده بودند. کلاه آهنی بر سر گذاشته بود. این پسر بچه شاید چند کیلو بار از جمله قمقمه، خنجر و یک کوله‌پشتی پر از وسایل و اسلحه با خودش داشت و به سختی راه می‌رفت. اسمش محمدرضا بود. ۱۵ سالش هم نمی‌شد و تک فرزند خانواده بود. فامیلی‌اش را به من نگفت. چون می‌ترسید حضورش در منطقه لو برود و از این طریق پدر و مادرش او را پیدا کنند و نگذارند در جبهه بماند. دقایقی در کنار این نوجوان ۱۵ ساله ایستادم و صحبت کوتاهی با او کردم. به نیابت از همه آن نوجوانان و جوانان کم سن و سالی که خیلی در جبهه‌ها حضور داشتند.

برای اولین سؤال از محمدرضا پرسیدم: محمدرضا جان کلاس چندم هستی؟

- دوم راهنمایی.

- منزلتان کجای تهران است؟

- جنوب شهر تهران.

- پدر و مادرت چکار می‌کنند؟

- پدرم کارمند و مادرم خانه‌دار است.

- درس و مشقت چطور بود؟

- نمره هایم خوب بود.

- محمدرضا چطور به جبهه آمدی؟

- به سختی.

- چرا به سختی؟

- پدر و مادرم موافق اعزام من به جبهه نبودند... (اینجا بود که بغض محمدرضا ترکید و با گریه ادامه داد) من تک فرزند هستم. خانواده می‌ترسیدند اتفاقی برایم بیفتد. بدون اجازه پدر و مادرم به مسجد محله رفتم و نام‌نویسی کردم. چون امام فرموده بودند مشکلی نیست خیلی خوشحال شدم. ما حدود ۳۲ نفر بودیم، در یکی از پادگان‌ها آموزش دیدیم و امروز حدود ۱۴ روز است که اینجا هستیم.

- آقا محمدرضا هوا گرم است و پر از پشه‌های گزنده که سر و صورتت را خالکوبی کرده‌اند. مار هست. عقرب هست. حتی در نزدیکی نیروهای عراقی هستیم. حتماً خبر داری که امشب عملیات بزرگی در پیش داریم. احتمال جانبازی، اسارت و شهادت هم هست، چطور این همه سختی را قبول کردی تا به جبهه بیایی؟

- وقتی فکر کردم به این نتیجه رسیدم که من ایرانی هستم و برای من هموطن و هم دینم عزیز است. تصمیم گرفتم من هم مثل برادرهای دیگر این مسائل را تحمل کنم تا بتوانم خدمتگزار کوچکی برای برادران بزرگم باشم. من همه خطرها را به جان خریدارم.

- تو اگر در خانه می‌ماندی هم می‌توانستی در آرامش درست را ادامه دهی و هم در کنار خانواده هر روز غذای گرم و جای راحتی داشته باشی. با همه این مسائل ترجیح نمی‌دهی در تهران کنار خانواده‌ات باشی؟

- همانطور که گفتم به این نتیجه رسیدم که مملکت ما در امان نیست، برادرهای بزرگ برای آزادسازی وجب وجب خاک وطنمان خون می‌دهند، خون من که رنگین‌تر از آنها نیست.

- الان ما در یکی از کله قندی‌های حاج‌عمران هستیم و چند ساعت دیگر احتمالاً عملیات آغاز خواهد شد. صحبتی داری برای خانواده و مردم بگویی؟

- بله من از پدر و مادرم تقاضا دارم من را ببخشند. می‌دانم الان مادرم از نگرانی من مریض شده که امیدوارم من را ببخشد. آرزو دارم با پیروزی رزمندگان همه به آغوش خانواده‌شان برگردند. من هم به آغوش خانواده‌ام برگردم تا پدر و مادرم از نگرانی بیرون بیایند.

آخرین لحظه خداحافظی من و محمدرضا با گرفتن این عکس همراه شد. عکسی که بعدها بارها و بارها نگاهش کردم و خاطره همصحبتی با محمدرضا را با خود مرور کردم. او رفت و تا به امروز نمی‌دانم بعد از عملیات چه اتفاقی برایش افتاده است؟ شاید چاپ این مطلب در روزنامه شما بهانه‌ای شود برای اینکه بتوانم او را بعد از سال‌ها پیدا کنم. شاید هم شهادت نصیبش شده باشد. امیدوارم اگر خودش این مطلب را می‌خواند یا خانواده، دوستان و همرزمانش این مصاحبه را می‌بینند با شما تماس بگیرند و من را از عاقبت محمدرضا مطلع کنند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۰۰

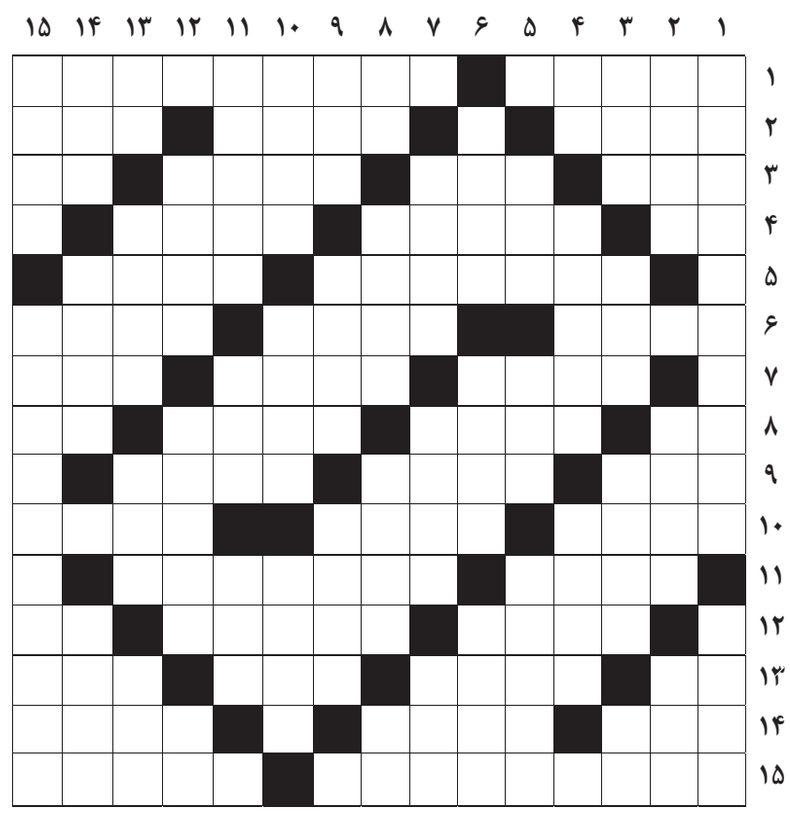

از راست به چپ

■ ۱-از واحدهای کوچک وزن-گیاهی علفی با گل های آبی که ریشه و ساقه اش مصرف دارویی دارد ■ ۲-انکار کننده حق کسی-بر هر دردی دواست-زبان فارسی قدیم ■ ۳-چیدن میوه یا هر چیز دیگر-مخزن سوخت اتومبیل-مغازه-تردید ■ ۴-دشنام-اسب تند رو-قبا ■ ۵-کوچکترین کشور جنوب شرقی آسیا-نی و قلم ■ ۶-از شهرهای جنوبی آذربایجان شرقی-درگیری و جنگ-قابله ■ ۷-پرداخت پول کالایی به صورت ماهانه-استارت قدیمی-باد ■ ۸-مخلوط آب و خاک-پدیده شوم امروزی-پاندول- فلز سرچشمه ■ ۹-از قبایل عرب جاهلی-خطر پذیری-آگهی نامه ■ ۱۰-یکی از فرشتگان سوال کننده-حاکم-نفرین شده ۱۱-پایگاه اینترنتی-استاد زورخانه ■ ۱۲-گریزنده-پارچه پنبه ای سفید-شماره ■ ۱۳-دژ شطرنج-آشیانه-نخست-جنگ با دشمنان دین ■ ۱۴-به جز-رهاننده-دژخیم ■ ۱۵-کتابی معنوی، معتبر و اخلاقی تالیف عنصر المعالی کیکاوس-آبزن فرهنگستان

از بالا به پایین

■ ۱-دومین مجلسی که نمایندگانش با رأی مردم انتخاب می شوند-مرکب پیامبر اکرم(ص) در شب معراج ■ ۲-گلوله نورانی-تجملی-بی هوایی ■ ۳-خشکسالی-قسمتی از پا-بالاترین رنگ-مایه حیات ■ ۴-اسم ترکی-کوچه بدون خروجی-واحد پولمان ■ ۵-نوعی کباب-موی پیشانی-دستگاه سیم پیچی شده برای اعمال تغییرات در ولتاژ و جریان ■ ۶-سازمان جهانی مبارزه با دوپینگ-نوعی اسباب بازی-سرانگشتان ■ ۷-کالابرگ-نقاش-تقطیع حروف هر کلمه ■ ۸-آب منجمد-ناله سگ-ضربه روی ماوس-دریا ■ ۹-زرنگ و حیله گر-از خودروهای ساخت داخل-توانایی ۱۰-زاپاس-زمین خشک-تیزهوشی ■ ۱۱-بازی فینال-مایع زردرنگ درون خون-عقاب سیاه ۱۲-سخن چین-میوه قرمز و کوچک-بالابر اتومبیل ■ ۱۳-دست-فریاد بلند-نوشته منظوم-گزافه گویی ■ ۱۴-کمانگیر شاهنامه-پوسیده-از بیماری های عفونی خطرناک ■ ۱۵-فلزی بسیار صیقل پذیر-ورزشکار نامی کشورمان در رشته پرتاب دیسک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۶			۹		
	۸		۲			۳		
	۷	۱						۶
۹					۵		۶	
		۸					۹	
۲					۳			
				۸		۷		۲
	۳	۴						
	۹			۱				۸

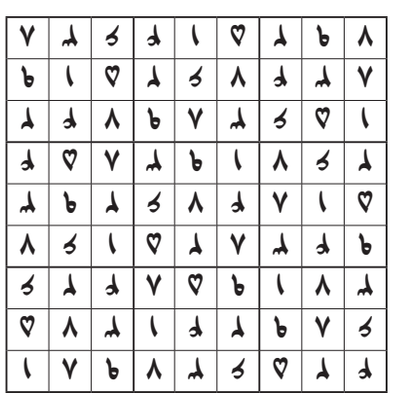

جدول کلمات متقاطع
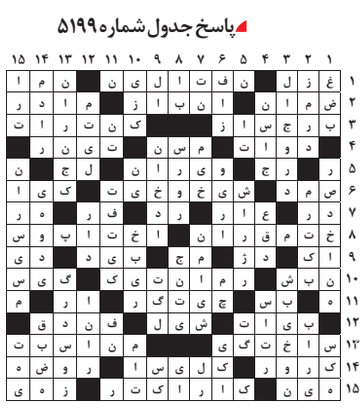
پاسخ جدول شماره ۵۱۹۹